

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سیدهاشم سدید

۱۰ جولای ۲۰۱۵

تعبیر بیتی از یک شعر سعدی

سعدی، شاعر و نویسنده بلند مرتبت ایرانی، که به دلیل نثر و نظم بسیار استوار و محکم؛ زیبا، اثرگذار، گیرنده و آهنگینش نزد اهل ادب منزلت خاصی دارد، به خاطر کارهای ماندگار ادبی اش، خاصاً به خاطر این شعرش:

بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی برد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

که غالباً به صورت مثال به کار می رود و قسمتی از آن بر سر در ورودی ملل متحد به زبان انگلیسی حک شده است
شهره جهان است، به مناسبت دیگری، در باب احترام به بزرگان می گوید:

بزرگش نخواند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

مفهوم کلمه "بزرگ" در سخن سعدی، با توجه به این که سعدی شخصی بوده اخلاقگرا، کاملاً آشکار است، اما برخی از انسان ها، از زمان سرودن این بیت تا امروز، هر زمانی که خواسته اند جباران، ستمکاران، مفتخواران متجاوز و ظالم را، به زعم خود شان، از شر زبان و نقد و شکایت مردمان درد رسیده تنگ دست محتاج و ناتوان و یا اشخاص معترض و مخالف اجحاف و ستم و غارتگری محفوظ نگه دارند؛ با اشاره به این بیت، همواره کوشیده اند میخی بر زبان مردم بکوبند و همیشه چنین وانمود کرده اند، که کسانی که به بزرگان، یعنی همین جباران غافل از خدا و بی خبر از حق و عدالت و انصاف، خرده می گیرند و می تازند، به استناد به قول قلب شده ای شیخ اجل، در واقع مردمانی اند کوچک، فاقد اخلاق خوب، نادان و بی تربیت، که هنوز از ادب بهره ای نبرده و راه و رسم زندگی را به عنوان انسانانی مهذب و متمدن و با فرهنگ یاد نگرفته اند؛ مردمانی که در نظر اهل خرد، یعنی خود شان نباید منزلت و مرتبه، یا جایگاهی در خورد ستایش داشته باشند.

خوب، اگر تلقی چنین انسان ها، انسان هائی که ستم پیشگان فاسد را بزرگ می خوانند، درست نیست و مقصود سعدی از بزرگ و بزرگان خداوندان زر و زور و تزویر نمی باشد، پس مراد وی از بزرگ و بزرگان کی ها است، و معنی حقیقی و بنیادین بزرگ و بزرگی در بیت بالا و از نظر سعدی چیست؟

اگر بزرگ و بزرگی را منوط به قد و اندام یا جثه افراد و زور بازو یا سن بالا و سر و ریش سپید آنها؛ یا مربوط به مقام و چوکی و ملک و دارائی کسی؛ و نه مربوط به شخصیت و اخلاق و فضیلت و کرامت و داشتن صفات پسندیده، مانند جود و بخشش و سخاوت و جوانمردی و انصاف و اعتدال و حق بینی و انسان محوری و... بدانیم، حرف کسانی

که انسان سطر اول این بند را بزرگ می دانند، کاملاً بجاست؛ اما اشاره سعدی، وقتی از بزرگی سخن می زند، با شناختی که از سعدی و اخلاق و کتاب هایش وجود دارد، به طور قطع و هیچ گاه به چنین افرادی نیست.

با تأمل بیشتر و عمیقتر به شعر "بنی آدم اعضای یکدیگر اند..." هر انسان سالم فکر و به هنجار به سادگی می تواند به حقیقت و باطن سخن و نیت سعدی، وقتی او از بزرگی انسان حرف می زند، پی ببرد.

سعدی بزرگی را در اجرای اعمالی می داند که سود و بهره آن به همه انسان ها برسد؛ صرف نظر از این که به چه نژادی تعلق دارد و به چه زبانی سخن می گوید و دارای کدام رنگ و شکل و شمائل و از کدام سمت و منطقه و کشور است؛ و خود را از دیگران و دیگران را از خود بهتر و برتر نداند. پایه برداشت سعدی از صفت بزرگ و نسبت آن به انسان بر عشق به انسان، به عنوان یک پیکر، و خوشبختی وی استوار است؛ همانگونه که گاندی می گفت: "هیچ تقوایی وجود ندارد که هدفش یا محتوایش، تنها خوش بختی و آسایش یک فرد باشد. ما همه اعضای خاندان بزرگ بشری هستیم. ممکن است که بشریت هزاران اتاق را اشغال کرده باشد، ولی همه آنها به یکدیگر مربوط اند."

منظور انسان بزرگ نزد سعدی و گاندی، آن کسی است که هر چند هزارها مایل از دیگران فاصله داشته باشد، خود را عضو یک پیکر و یک خانواده می داند و همانگونه که عضوی با به درد آمدن عضو دیگری، به درد می آید و نژاد و دلبستگی می شود، انسان مورد نظر سعدی و گاندی هم با رنج یکی از اعضای خانواده بشری، در هر گوشه ای از جهان که باشد، احساس درد می کند و اندوهگین می شود.

به سخن ابوالحسن خرقانی، که توفیری با گفته سعدی و گاندی، یا صائب تبریزی که می گفت: "... عالمی را شاد کرد آنکس که یک دل شاد کرد" ندارد، توجه کنید. این سه انسان واقعی نیز، مانند سعدی و هزاران انسان واقعی و شریف دیگر، انسان را پرورده یک شاخسار و یک بهار، و با یک رنگ و بو می دانند:

"اگر از ترکستان تا به در شام، کسی را خاری در انگشت شود، آن از آن من است. همچنین [اگر] از ترک تا شام، کسی را قدم در سنگ آید، زیان آن مراست و اگر اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است... کاشکی حساب همه خلق با من بکردی تا خلق را به قیامت حساب نپایستی دید. کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی تا ایشان را دوزخ نپایستی دید." یا برتراندراسل که فکر می کرد:

"نوع بشر چنان به صورت یک خانواده درآمده است که ما نمی توانیم سعادت خود را جز از راه تأمین سعادت دیگران تأمین کنیم. اگر می خواهید خود خوشبخت باشید، باید راضی شوید به این که دیگران را نیز خوشبخت ببینید."

می بینید که میان "بزرگ" سعدی و بزرگی که دجالان در فرهنگ ما مصطلح ساخته اند، چه دره عمیق و پهناوری وجود دارد؟

غرض از این همه سخن این است که چرا تعبیرهای، مانند تعبیر سعدی و خرقانی و راسل و صائب و امثال اینها، که انسانی ترین تعبیر ها از بزرگ و بزرگی هستند، صفت های نیکویی برای یک انسان واقعی، در فرهنگ ما هنوز جا باز نکرده است، یا چرا هنوز بسیاری از مردمان ما با چنین تلقی ها یا چنین تأویل ها و تبیین ها از بزرگی، از ذات معنی بزرگی و از حقیقت تکلیف انسان نسبت به انسان، بی خبرند؟ و چرا هرگاه بیت "بزرگش نخواند اهل خرد..." را در جایی می بینند یا می خوانند، بی محابا تنها کسانی در نظر شان به مثابه بزرگان مجسم می شوند، که در اصل "دد" و "دیو"ی بیش نیستند؛ دد و دیوی که غیر از نوشیدن خون انسان در طول تاریخ هیچ کار دیگری نداشته اند و در آینده نیز نخواهند داشت؟

جواب این سؤال را، به اعتقاد من، باید در فرهنگ ظالم پروری و تعاون متقابل دزدان بربرمنش و خون آشامی جست و جو کرد که در طول قرن ها و هزاره ها همواره برای بقای زندگی ننگین و طفیلی خویش، به هر نحو و از هر راهی

که برای شان ممکن بوده و میسر بوده، کوشیده اند آن را برای تداوم مکیدن خون مردم تهیدست و پریشانحال حفظ کنند. انسانی که تمام تلاش های شان تنها برای حفاظت از منافع اقتصادی خود و همجنسان دون صفت شان بوده است. مجددی، به گونه ای مثال از میان هزاران انسان محیل دیگر، با هزارها نوع نیرنگ، با هزارها دروغ بین و فریب آشکار، با مکیدن خون هزاران انسانی که خود نان خوردن خود را ندارند، حتی با جبر و تهدید و توطئه و در تبانی و حمایت حاکمان ستم پیشه و سلاطین خون خوار، بدون این که در زندگی یکبار هم شانه خود را خوار ساخته باشند و لقمه نانی به اصطلاح حلال به دست آورده باشد، به مال و منال و دارائی و ثروت می رسد، چیزی که مانند آفتاب روشن است، در چنین فرهنگ دزدپرور و عوام پسند و تخذیر شده، بزرگ خوانده می شود.

خلاف این تصور فاقد ارزش و اخلاق، انسانی را که سعدی بزرگ می خواند، از جمله انسانی نیست که مانند مجددی و آغای خان و سیدکیان و گیلانی و... و ربانی و سیاف و قانونی و فهیم و عبدالله و حکمتیار و محسنی و ملاعمر و احمدزی و کرزی و اسماعیل و نور و شیرزی و زاخیلوال و محمدخان و اتمر و دانش و محقق و خلیلی و... و هاشم و نادر و ظاهر... و تره کی و... و... از خون بی نوایان تغذیه کنند و هر روز به قطر شکم خود و وابستگان شان بیفزایند! از نظر سعدی بزرگ و خواجه و جلیل و سعید و سید و سرور و شخیص کسی است که می گوید: "اگر می خواهید خود خوشبخت باشید، باید راضی شوید به این که دیگران را نیز خوشبخت ببینید."؛ نه کسانی که خوشبختی خویش را در بدبختی دیگران جست و جو می کنند.

از تمام آثار سعدی، از جمله دو اثر گرانبار وی، گلستان و بوستان، به صراحت پیداست، که سعدی خود مردی بوده است صاحب منش پالوده، خوی مصفا و اخلاق نیکو، انسانی به تمام معنی مذهب؛ شخصی که تنها قصد تبلیغ نیکی و پاکیزگی و احسان و خیر و صلاح، و آرزوی خوشبختی انسان را در کل داشته است؛ نه کسی که به تبلیغ و ترویج مفاسد بپردازد و از بزهکاران حمایت کند.

قرنهاست که خدمتگاران بزهکاران با بزرگ خواندن آنها مردمان خوشباور و خوش قلب ما را با نقل این بیت سعدی گمراه ساخته گنهکار را به جای بیگناه، مفسد را به جای مصلح، سقیم را به جای سلیم، معیوب را به جای بی عیب و ظالم را به جای مظلوم مورد ستایش و نوازش قرار داده و عیش مردم را به طیش بدل ساخته اند؛ و مردم نیز، بی آن که بدانند که چه رنگ و نیرنگی در کار است، هر کاری را که اینها درحق شان روا می دارند، گاهی با لهله و شادی، و گاهی هم با سکوت لبیک می گویند؛ مانند انتخاب دو دلقک تبهکار، دروغگو، فاسد، جنایت پیشه و اله دست بیگانگان: احمدزی و عبدالله و یاران شان و...!

۲۰۱۵/۰۷/۰۸